

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

مرحوم امام(قدس سره) فرمودند بین «اعتق عبدک عنی» و «اعتق عبدی عنک» فرق می‌کند؛ در اولی با صیغه‌ی «اعتقت» که مخاطب بیان می‌کند، هم عنوان تملیک و هم عنوان عتق، از مال این شخص حاصل نمی‌شود؛ زیرا عتق، در طول تملیک است و ابتدا باید تملیک حاصل شود و این عبد بعداً، به عنوان مال این شخص خارج و آزاد شود که در اینجا امکان ندارد، حتی اگر قانون استعمال لفظ در اکثر از معنا را نیز قبول کنیم، استعمال لفظ در اکثر از معنا در جایی که دو معنا در عرض یکدیگرند، مورد قبول است، اما اگر در طول یکدیگر باشند، مورد قبول نیست.

بنابراین، اذن در اینجا فایده‌ای ندارد و در حقیقت، نظر شیخ انصاری را (که فرمود اذن در تملک، مملک نیست) پذیرفتند، اما در جایی که می‌گوید «اعتق عبدی عنک»؛ عبد من را از جانب خودت آزاد کن، با همین «اعتق»، عبد خودش را به مخاطب تملیک می‌کند، مخاطب نیز تا گفت «اعتقت»، قبول این تملیک است و عبد داخل در ملک مخاطب می‌شود و بعد از ملک او خارج می‌شود. این سخن درباره اذن است.

ادامه دیدگاه مرحوم امام خمینی

مرحوم امام در ادامه به بحث اجازه پرداخته و می‌فرماید اجازه، اگر از قبیل «اعتق عبدک عنی» باشد، این «لایمکن تصحیحها» یعنی اگر بعداً بگوید من اجازه می‌دهم آن مالی که از تو بوده، به عنوان مال من آزاد شده باشد، امکان تصحیح آن وجود ندارد و همان اشکالی که قبلاً ذکر شد، در اینجا نیز جریان پیدا می‌کند. اگر گفت مال خودت را از جانب من بفروش «بع مالک عن نفسی» یعنی شخصی مال خودش را از جانب انسان فروخته، حالا بعداً بخواهیم بگوئیم این اجازه‌ی لاحق، سبب شود این مال، ابتدا در ملک من آمده باشد و بعداً، از ملک من خارج شده باشد و بیع روی مال من واقع شده باشد، این نیز در اینجا، نمی‌تواند جریان پیدا کند. همان اشکالی که در «اعتق عبدک عنی» هست (که اجازه نمی‌تواند در آن واحد، هم سبب تملیک شود و هم سبب شود که این مال از ملک من خارج شده باشد)، در اینجا نیز جریان دارد.

بنابراین، در اجازه، اگر از قبیل «اعتق عبدک عنی» باشد، «لا یمکن تصحیحها»، اگر از قبیل «اعتق عبدی عنک» باشد، «یأتی الاشکال المتقدم من عدم صلاحية قوله «بعته عن نفسي» للأمرين»؛ وقتی که می‌گوید این را فروختم و بعد اجازه می‌دهد، این اجازه، صلاحیت برای امرین را ندارد. در اجازه علاوه‌ی بر اینکه همان اشکالی که ما در اذن گفتیم در اجازه جریان پیدا می‌کند (که اشکال این است که یک صیغه‌ی واحده، متضمن دو امری که در طول یکدیگرند، نمی‌تواند باشد) اشکال دیگری است که این اجازه، به چه چیز تعلق پیدا می‌کند؟ یعنی در جایی که کسی مال من را به عنوان خودش می‌فروشد، می‌گوئیم با اجازه برای خود

آن شخص واقع شود یا مال خودش را برای من می‌فروشد، من می‌خواهم با اجازه بگویم این برای من واقع شود، متعلق این اجازه چیست؟

احتمال نخست: بگوئیم متعلق اجازه اصل تبادل المالین است، «فلا تنفع لما رame»؛ این نفعی برای مقصودش ندارد؛ زیرا ما می‌خواهیم با اجازه بگوئیم اینکه مال من را برای خودت فروختی، هم با اجازه معامله را تصحیح کنی و هم با اجازه بگوئیم این برای تو هم واقع شده، اگر فرض کردیم اجازه فقط می‌آید خود معامله را درست می‌کند، پس مقصود مجیز حاصل نشده است.

احتمال دوم: بگوئیم اگر این اجازه، به آن تملیک ضمنی است (بر فرض اینکه یک تملیک ضمنی است)، این از قبیل «من باع شیئاً ثم ملکه» است که بعداً خواهیم گفت که این باطل است یعنی یک مالی از خودش بوده به عنوان من فروخته، من می‌خواهم با اجازه بگویم همه‌اش درست است، هم معامله و هم اینکه مال من باشد، لازمه‌اش این است که من قبل از اینکه مالک شوم، فروخته شده باشد که باطل است. البته اینجا تفصیلی ندادند که اجازه را ناقله بدانیم یا کاشفه، قاعدتاً بر این اساس که اجازه را ناقله بدانیم، آن وقت از قبیل «من باع شیئاً ثم ملکه» می‌شود.

احتمال سوم: متعلق اجازه مجموع اینها باشد؛ بیع مشتمل بر تملیک ضمنی، این هم «لا یمكن تصحیحه»؛ زیرا این دو در عرض یکدیگر، نمی‌توانند با هم تصحیح شوند و ما مقصودمان این است که هم بیع و هم تملیک ضمنی در عرض یکدیگر باشد. در نتیجه؛ با اجازه‌ی واحد، نمی‌توان این دو را در عرض یکدیگر تصحیح کرد.^[1]

مرحوم امام در اینجا، خیلی مطلب اضافه‌ای ندارند و مقداری تشقیق شقوق کردند. اساس سخن این است که آیا با صیغه‌ی واحد در امور اعتباری، دو چیزی که در طول یکدیگرند می‌شود تصحیح کرد یا خیر؟ دیدگاه ایشان این است که نمی‌شود تصحیح کرد، اما این یک مقداری جای تأمل دارد که ما روز شنبه عرض می‌کنیم.

بحث اخلاقی: خوف الهی

یکی از بحث‌هایی که باید مورد توجه قرار بگیرد، بحث خوف از خدای تبارک و تعالی است. رسول اکرم(ص) فرمود «رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^[2]؛ رأس حکمت، خوف از خداست. خوف از خدا، سبب است برای اینکه امور انسان، امور حکیمانه شود. عرض کردم یک وقتی است که ما خوف از خدا را، جنبه‌ی تربیتی و اخلاقی محض می‌دهیم، برای انسان روشن است. اگر خوف از خدا داشته باشد، نمازش را درست می‌خواند، وضویش را درست می‌گیرد، اعمالش را درست انجام می‌دهد و هیچ کار خود را سرسری انجام نمی‌دهد یعنی حتی یک کار عادی که انسان انجام می‌دهد، این هم یک حقّی دارد.

در روایات آمده: «فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبُهَائِمِ»^[3] در این روایت، «بقاع» هم وجود دارد یعنی همان‌گونه که انسان، نسبت به بهائم مسئول است، نسبت به بقاع هم مسئول است. مثلاً؛ اگر شخص می‌خواهد یک میخ به دیوار بزند یا لامپ اضافه‌ای در خانه‌اش روشن کند یا یک فرش اضافه کند، سفری برود و یا حرفی را بزند، روایت شامل تمام این موارد شده و از تمام این‌ها سؤال می‌شود. اگر انسان زندگی‌اش را روی این محور بیاورد که هر کاری بخواهد انجام بدهد، مسئله‌ای که خدا در اینجا نظرش چیست رضایت دارد یا نه؟

ما امروز خیلی گرفتاریم، امروز بعضی‌ها که تربیون در اختیارشان است، دنبال این هستند که یک جایی از دین را خراب کنند. من واقعاً گاهی اوقات به قدری برای اینها ناراحتم که اینها آثار دنیوی‌اش سر جای خودش، قیامت چه خواهند کرد؟ هر روزی در سایت‌شان، در یکی از احکام ضروری تردید می‌کنند و مقاله‌ای می‌نویسند. اینها می‌خواهند در قیامت چه کنند؟ اینکه هنر نیست که انسان بیاید با دو اصطلاح اصولی و فقهی که یاد گرفته، یک چیز مسلم ضروری را مخدوش کند.

مگر ما اجتهاد را به این دلیل دنبال می‌کنیم که ضروریات را خراب کنیم؛ اگر واقعاً حوزه برای این است که ما مجتهد شویم و به اجتهاد برسیم که در ضروریات تردید کنیم، این انسان نباید به این وادی بیاید و اصلاً نباید چنین جایی باشد. اجتهاد برای این است که ما این ضروریات را حفظ کنیم و کنارش مسائل جدیدی هم که به وجود می‌آید در پرتو اینها حل کنیم و گرنه مسأله‌ای مانند حجاب یک مسأله‌ی ضروری است و اظهر من الشمس است. تازه آقایان اجتهادشان گُل کرده می‌گویند اگر کسی با حجاب مخالفت کرد، این گناه صغیره است و کاری با او نداشته باشید، ما هم که نمی‌دانیم این بی‌حجاب یا بدحجاب، به این اصرار دارد یا نه؟ اصلاً حق نداریم تعذیرش کنیم.

خدمت بعضی از آقایان عرض کردم این غفلت از این است که تقسیم بین گناه به صغیره و کبیره و اینکه کبیره آن است که عقاب دارد و در صغیره نیست و این یکی از میزان‌هایی است که برایش بیان شده است که باید توجه داشت این مسأله، ربطی به ضروریات ندارد. اگر کسی بخواهد با حکم ضروری مقابله کند، اشدّ مقابله‌اش این است که انکار بکند و سر از کفرش در می‌آورد که اگر شخصی، یک ضروری را منکر شد و بگوید من تمام ضروریات را انجام می‌دهم و قبول دارم، اما این یکی را من قبول ندارم، قرآن می‌گوید این از مصادیق کافر است؛ «**فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**»^[4].

مرحله‌ی بعدش این است که بخواهد استخفاف به حکم الهی داشته باشد، استخفاف، به این معنی نیست که انسان با نیتش بخواهد استخفاف داشته باشد، بلکه اگر عمل انسان، طوری است که موجب استخفاف حکم الهی است، خودش از اشدّ گناهان است. در باب ضروریات، اگر کسی ضروری را موافقت نکند، با استخفاف حکم الهی موازنه دارد، اصلاً اینجا لزومی ندارد که بگوئیم برایش عقاب هست یا خیر؟ که البته ادله‌ی عقاب هم برایش داریم مانند ادله‌ای که می‌گوید «من استخفّ بحکم الله»؛ کسی که استخفاف به حکم الهی داشته باشد، برایش عذاب مترتب می‌شود.

حالا می‌خواهم عرض کنم که ما تربیون در اختیارمان باشد و ادعای علمیت هم بکنیم و بخواهیم این احکام ضروری را این‌گونه خراب کنیم، یا بعضی‌ها احکام را موهون می‌کنند. مثلاً می‌گویند اگر موی زنی پیدا باشد، چه اشکالی دارد؟ کما اینکه در دولت‌های قبل، متأسفانه این حرف‌ها گفته شد. این همه آیاتی که در قرآن داریم که اگر کسی تعدی از حدود الهی کند «**فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**»^[5] خداى تبارک و تعالی قُرُق‌گاه دارد و قرقگاهش، این حدود و محرّماتش است، کسی که قرق‌گاه خدا را بهم بزند، اینها کجاست؟ این موهون کردن، خودش یک اشکال بسیار بزرگی است.

ما باید هم خوف را برای مردم ایجاد کنیم و هم امید را برایشان ایجاد کنیم، ولی خوفشان را ضعیف نکنیم. حالا عرض می‌کنیم خوف از خدای تبارک و تعالی، یک مسأله‌ای است که ما خیلی باید به آن توجه داشته باشیم، خیال نکنیم نمازی می‌خوانیم، یک تقیّدات ظاهری داریم، خوف هم داریم، نه. این روایتی که شیخ طوسی در امالی، از امام سجاد نقل می‌کند امام سجاد فرمود که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ إِلَّا خَائِفًا وَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا»^[6]؛ مؤمن صبح نمی‌کند مگر اینکه خائف باشد اگرچه هیچ گناهی از او سر نزده باشد «وَلَا يُمْسِي إِلَّا خَائِفًا وَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا».

ما اگر خدایی ناکرده لغزشی پیدا کنیم و گناهی کنیم، اگر یک مقداری در مسیر باشیم بعد استغفار می‌کنیم و بعداً خوف از خدا پیدا می‌کنیم، اینکه هنر نیست. اینکه امیرالمؤمنین (ع) فرموده (و در روایات دیگر نظیرش را داریم) این است که انسان با علم به محسن بودن خودش، خائف باشد. این چگونه امکان دارد با علم به اینکه من کار حرامی انجام ندادم ولی باید خائف باشم؟

حضرت در ادامه می‌فرماید: «لَآئِنَّهُ بَيْنَ أَمْرَيْنِ: بَيْنَ وَقْتٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا اللَّهُ صَانِعٌ بِهِ» خوف یعنی انسان، یک لحظه به گذشته‌ی 50.40 ساله‌اش نگاه کند و بگوید این مقداری که تا اینجا عمل کردم، خدا می‌خواهد قیامت با من چکار کند؟ فرض این است که به حسب ظاهر محسن است، حالا شبیه آنچه که در اصول داریم یک حکم واقعی و یک حکم ظاهری داریم (ما حکم ظاهری را انکار کردیم). بالأخره در این عناوین اخلاقی نیز، یک واقع داریم و یک ظاهر، به حسب ظاهر این انسان محسن است،

اما وقتی که روز قیامت بشود، انسان می‌فهمد که کارهایش چه بوده؟ کجا باید کاری را انجام می‌داده و نداده، کجا باید تبلیغی می‌رفته و نرفته، کجا باید حرفی می‌زده، نزده. به حسب ظاهر هم محسن است، گناهی از او سر نزده و واجباتش را هم تا یک حدی انجام می‌دهد، اما آیا می‌توانیم اطمینان داشته باشیم این گذشته‌ی ما تا اینجا خیالمان راحت است!

من تعجب می‌کنم بعضی از اهل علم می‌گویند من اگر امروز بمیرم خیالم راحت است، خیلی عجیب است! این اولاً برخلاف روایات ما و سیره‌ی بزرگان و ائمه است، خود رسول اکرم(ص) وقتی در حال احتضار بود، یک ظرف آبی پیش‌شان بود که دستشان را به این آب می‌زدند و بعد به صورتشان کشیده و می‌فرمودند برای اینکه یک مقدار، نزع روح آسان شود. بعد می‌فرمودند نمی‌دانید لحظه موت، چه خبر است؟ یعنی خود رسول خدا از غمرات موت، خوف داشت، خود امیرالمؤمنین از غمرات موت خوف داشت.

شنیدم از یکی از اخوی‌ها می‌گفت مرحوم والد ما قدس سره، این سال آخر که غالباً در فکر بود می‌فرمود من از موت، خیلی می‌ترسم، بعد علتش را هم ذکر می‌کرد. یک داستانی (که خود من هم آن داستان را بودم) نقل می‌کنم که یک وقتی آقای قرائتی، پیش ایشان آمده بودند و ایشان فرمودند چند شب است که فکری من را احاطه می‌کند و تا اذان صبح بیدارم و خوابم نمی‌برد، ایشان سؤال کرد چی؟ فرمود فکر می‌کنم که اگر من از دنیا رفتم از من سؤال شود که تو برای دین چه کردی؟ جوابی ندارم، خیلی محکم و اشک می‌ریخت و جداً ناراحت بود. آقای قرائتی گفت اگر شما اینطور هستید ما چه جوابی داریم؟ فرمود هر کسی به حساب خودش، من دارم فکر می‌کنم این دورانی که این مسئولیت بر دوش من گذاشته شده، برای دین چه کردم.

با اینکه روز قیامت شهادت می‌دهیم که ایشان یک قدم برای مرجعیت برنداشت. بعد از فوت مرحوم امام، با اصرار شدید و تقاضای عده‌ی زیادی در حرم حضرت رضا(ع) اینقدر به ایشان اصرار کردم که اجازه بدهید ما حاشیه عروه شما را چاپ کنیم، آخر الامر آنجا موکول به استخاره شد، یک آیه‌ی خیلی عجیبی هم آمد که مربوط به مسئولیت‌های دینی بود، تا ایشان قرآن را باز کرد من گفتم تکلیف ما روشن شد. بعد هم که رساله‌ی فارسی‌شان را می‌خواستند چاپ کنند، یک بار ایشان نپرسید چاپ کردید، نکردید؟ کجا فرستادید؟ واقعاً هیچ قدمی برنداشت. حتی بالاتر عرض کنم که یک روزی از پنج شش ماهه‌ی آخر عمرشان خدمت ایشان نشسته بودم به من فرمود مبادا به فکر این قضیه بیفتی، خیلی بار سنگینی است! تا این را می‌فرمود اشک تمام چشمش را احاطه می‌کرد، به ایشان عرض کردم که آقا مگر ما به فکر این هستیم؟ دعا کنید هیچ‌وقت توهّمش هم نکنیم.

این خوف از خدا واقعاً مهم است باید خائف شویم، نسبت به گذشته‌مان چی؟ ده بیست سال است که طلبه‌ایم، چقدر از آن مورد رضای خدا بوده؟! آدم باید خائف باشد. امیرالمؤمنین می‌فرماید «بَيْنَ وَقْتٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا اللَّهُ صَانِعٌ بِهِ، وَ بَيْنَ أَجَلٍ قَدْ اقْتَرَبَ لَا يَدْرِي مَا يُصِيبُهُ مِنَ الْهَلَكَاتِ»، آینده‌ای که می‌آید و نمی‌دانی چقدر از آن مانده و بعداً که اجل او می‌رسد، چه هلاکاتی برای او فراهم شده است؟!

باید خوف از خدا را خیلی جدی بگیریم. واقعاً عرض کردم الان حوزه‌ی ما و شرایطی که ما داریم، یک کسی اصل ضروریات را انکار می‌کند، یک کسی قبح گناه را می‌ریزد، نمی‌دانم این نیت‌ها را دارند یا خیر؟ یک حرفهایی را برای جذب یک عده‌ای می‌زنند، که خدا نکند که انسان بخواهد از منبر رسول خدا از این لباس و از دین یک عده را پامنبری خودش جمع کند، این به زودی سقوط می‌کند. شک نداشته باشید، حتی خود من نعوذ بالله، از همان آنی که انسان حرف بزند برای اینکه یک عده‌ای پای صحبتش بنشینند، از همان آن، سقوطش شروع شده منتهی آدم نمی‌فهمد، بعد از یکی دو سال می‌فهمد، ممکن است تا آخر عمر هم نفهمد که چه سقوطی کرده. این خوف از خدا را جدی بگیرید، ان شاء الله خداوند این خوف را نصیب همه‌ی ما بفرماید.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ «وَأَمَّا الإِجَازَةُ، فالظاهر أَنَّها من قبيل «أعتق عبدك عني» و لا يمكن تصحيحها؛ بمعنى صيرورة المال بها ملكاً للفضوليّ، و خارجاً عن ملكه إن كان قوله: «بعت لنفسي» استيهاباً، لتكون الإِجازة تمليكاً و إخراجاً للملك بعده. و إن أُريد تصحيحه بما ذكر في «أعتق عبدي عنك» يأتي الإشكال المتقدّم؛ من عدم صلاحية قوله: «بعتة عن نفسي» للأمريّن. مع أنّ هنا إشكالاً آخر، و هو أنّ ما ذكره القائل بقوله: كما أنّ الإِجازة المذكورة تصحّ البيع و الشراء، كذلك تقضي بحصول الانتقال الذي يتضمّن البيع الصحيح لا يمكن تصحيحه بوجه؛ لأنّها إن تعلّقت بنفس المبادلة فلا تنفع لما رامه. و إن تعلّقت بالتمليك الضمنيّ على فرضه، فكذلك، و صارت المسألة من قبيل من باع ثمّ ملك، و سيأتي الكلام فيه. و إن تعلّقت بالبيع المشتمل على التملك لا يمكن تصحيحه بما أراد؛ لأنّ مراده إن كان تصحيح البيع و التملك عرضاً، فلا يمكن كما تقدّم. مضافاً إلى أنّ التملك إذا تحقّق فلا وقع لإِجازته للبيع. و إن كان المراد تصحيح البيع أوّلاً، و كشف مالكيّة الفضوليّ من صحّته. ففيه: أنّ الإِجازة الواقعة في محلّها لا يمكن أن تكشف عن الملك قبل البيع؛ فإنّ ذلك مستلزم للكشف عن عدم وقوع الإِجازة في محلّها؛ ضرورة أنّ بيع الأصيل لا يحتاج إليها، هذا حال مقام التصرّو. كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج2، ص199-198.

[2] □ من لا يحضره الفقيه، ج4، ص376، ح5766.

[3] □ نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 242، خطبه167.

[4] □ سورة نساء، آيه151.

[5] □ «وَلْيَحْكُمْ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» سورة مائدة، آيه47.

[6] □ الأمالي (للطوسي)، النص، ص: 208؛ عنه بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج67، ص382، ح34.